

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ».

بحث پنجم در آیه تقسیم: «کیف جمع فيها بین «هَنَّ» ضمیر الجمع و بین «أُمَّ» الكتاب» مفردةً فجعل الواحد صفة للجمع و هذا فت في عضد البلاغة و ثلم جانب الفصاحة»^۱ ثلم به معنی شکستن و قطع کردن است. «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ»^۲، «هُنَّ أُمَّهَاتُ الْكِتَابِ»، فرمود: «هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ». پاسخ این است که اولاً چرا فرمود «هُنَّ؟» «هُنَّ» ضمیر جمع مؤنث برای ذوی العقول است، نه برای غیر ذوی العقول. برای غیر العقول باید «هی» گفته شود، نه «هُنَّ». «هم» برای جمع مذکر ذوی العقول است و «هُنَّ» جمع مؤنث ذوی العقول است. ما این جمله را در تفسیر ذکر نکردیم که چرا «هُنَّ» که ضمیر جمع مؤنث ذوی العقول است، آورده شده است؟ علت این است که آیات مقدسات قرآن محور عقل است، مستمسک عقل است، تقویت کننده عقل است و بهترین کلام عاقلانه حکیمانه عالمانه از خالق عقل است، بنابراین قاعده همین «هُنَّ» است.

کما اینکه در سوره مبارکه یس می فرماید: «وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ»^۳ «يَسْبَحْنَ» نیست، این «يَسْبَحُونَ» ضمیر جمع مذکر عاقل است، به ارض و قمر و شمس که مذکور هستند و سایر کرات کل عالم که در سیر و حرکت هستند، می فرماید: «وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ»، «يَسْبَحْنَ» نیست، چرا؟ برای اینکه این زمین و خورشید و ماه که گردنده هستند، گشتن آن ها گشتن عاقلانه و عاقل تر از عاقلانه است. هر راننده ای هر

۱. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۵، ص ۲۰.

۲. آل عمران، آیه ۷.

۳. یس، آیه ۴۰.

قدر هم استاد باشد، هوایما، زمین پیما، دریایما یا بدون وسیله، راه پیما، هر قدر عاقل باشد، احیاناً یک برخورداری دارد؛ چون عقل مطلق نیست. اما این زمین و خورشید و ماه به اراده حتمیه صد درصد عالمانه و حکیمانه رب العالمین در گردش هستند و هرگز برخوردار ندارند؛ چون راننده و گرداننده آنها خالق عقل است و فوق کل عقول است و لذا این جا ضمیر جمع ذوی العقول است و می فرماید: «وَكُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ». این نکته اول بود.

نکته دوم: «هُنَّ أُمَّ الْكِتَابِ»، چرا نفرمود «هُنَّ أُمَّهَاتِ الْكِتَابِ»؟ پاسخ: برای اینکه اگر می فرمود: «هُنَّ أُمَّهَاتِ الْكِتَابِ»؛ یعنی هر یک از آیات محکّمات برای کلّ متشابهات ام هستند و این غلط است. این طور نیست که هر آیه ای از آیات محکّمه به مفرده ها به تنهایی ام باشد، برای کل کتاب مرجع و محور باشد، مفسّر و مبین باشد. این کل کتاب، چه آیات متشابهات کتاب باشد و چه آیات محکّمات کتاب باشد. بنابراین «هُنَّ أُمَّ الْكِتَابِ» «هُنَّ أُمَّهَاتِ الْكِتَابِ» نیست، در «هُنَّ أُمَّهَاتِ الْكِتَابِ» اشکال داشت، ولكن «هُنَّ أُمَّ الْكِتَابِ» اشکال ندارد.

«كلّ واحدة من الآيات المحكّمات القرآنيّة أمّ لقسم من المتشابهات و كلّ قسم من المتشابهات لها أمّ واحدة أو أكثر من أمّهات الكتاب و ليست هنا خلطاً و خربطاً بين الأمّهات و الأولاد، لكلّ أمّ أولاد و لكلّ أولاد أمّ» چنین نیست که یک مادر است و همه اولاد او هستند یا همه اولاد، اولاد این مادر هستند. «بناء على ذلك منه آياتٌ مُحكّماتٌ هُنَّ أُمَّ الْكِتَابِ» لا أمّهات الكتاب «و آخرٌ مُتَشَابِهَاتٌ» فى التفسير الصحيفه الثالثة و العشرون: «لو قال «هُنَّ أُمَّ الْكِتَابِ» لذهب البال و الخيال إلى أنّ كلّ واحدة منها هي أمّ لكلّ الكتاب» كلّ الكتاب يعنى كلّ المتشابهات و كلّ المحكّمات غير هذه المحكّمات».

«رغم أنّ كلّاً أمّ لمتشابهها الخاص أمّ جملةً منها لجملةً أخرى» جملةً من المحكّمات لجملةً من المتشابهات «دون أن تكون كلّ واحدةً أمّاً للكتاب، فلا أنّ كلّ محكّمه أمّ لكلّ المتشابهات و لا لأيّ متشابهة لا تناسبها». «و جاء ربك و الملك صفاً صفاً»^۱ متشابهة عند من لا يفهم و لكن ليس «إنّ الله على كلّ شيء قدير»^۲ آیه محكّمه

۱. فجر، آیه ۲۲.

۲. بقره، آیه ۲۰.

أمّا لهذه الآيات المباركة، بل و «إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ»^۱، «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ»^۲ و ما إلى ذلك. «و أنّما لكلّ متشابهة أمّ واحدة أمّ زائدة في كلّ من المحكمة و المتشابهة فصالح العبارة عن القبيلين «قبيل المحكم و قبيل المتشابه» في مختصر التعبير و محتصرة: «هُنَّ أُمَّ الْكِتَابِ» توحيداً للأُمّ المحكمات و سائر الكتاب المتشابهات فقد قوبل جمع المتشابهات بجمع المحكمات فعبر عن كلّ بصيغة الأفراد «أُمَّ الْكِتَابِ» فكما الأمّ واحدة كذلك الكتاب المعني منه كلّ المتشابهات. إذاً فمجموعة الأمّهات هي كأُمّ واحدة لمجموعة المتشابهات» كه مجموع در مقابل مجموع است، «مجموع للمجموع» به این معنی نیست که هر فردی از مجموع ام، ام است برای کل متشابهات یا هر فردی از مجموع متشابهات، به ام راجع است.

مطلب دیگر: این جا خداوند راه چاره فهم متشابهاتی که بعداً بحث می‌کنیم، در بهترین تعبیر بیان فرموده است: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ» «دلالتاً، مدلولتاً، نصّاً لا تقييد فيه». این فعلاً اشاره‌ای است، بعداً بحث خواهیم کرد. محکمات، «إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» را نمی‌شود بالا و پایین کرد، «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» یا «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»^۳ از این قبیل آیاتی که تشابهی در هیچ بعدی از ابعاد ندارد، مگر برای کسانی که لغت عربی بلد نیستند که این مطلب دیگری است. این هیچ جای شبهه و تردیدی ندارد، محکم است، یعنی جای هیچ تردیدی ندارد، نه در دلالت، نه در مدلول، نه در نص، جای تردیدی ندارد. اگر کسی بر خلاف آن سخنی بگوید، بر خلاف نص سخن گفته است.

«مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمَّ الْكِتَابِ»، «أُمَّ»: یستغنی بها، یرجع إليها فی الحاجیات لأولادها» مگر چنین نیست؟ بچه‌ای که خود او نمی‌تواند راه برود، نمی‌تواند غذا بخورد، کسالت خود را برطرف کند، مقاصد خود را انجام دهد، او نیازمند به ام است. بچه این طور است. ام انسان است، بچه هم انسان است، ولكن بین این دو انسان فرق است. ام شخصاً می‌تواند حوائج شخصی خود را برآورده کند، ولكن اولاد در آن حوائجی که خود نمی‌توانند انجام بدهند، باید به ام رجوع کنند و ام حوائج

۱. فصلت، آیه ۵۴.

۲. انعام، آیه ۱۰۳.

۳. شوری، آیه ۱۱.

آن‌ها را برطرف می‌کند. «مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ» ترفع حاجتین اثنتین،
الأم ترفع و تزيل حاجتین اثنتین؛ حاجتها نفسها و حاجيات الأولاد.

«وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ»، متشابهات به هر معنایی که بعداً بحث خواهیم کرد، این
مشبهات برای رفع تشابه، برای رفع احتمالات مختلفه، برای رفع تحیر، همه این‌ها
حاجت است. رفع تحیر و رفع تشابه حاجت است، برای رفع این‌ها که خود این‌ها هم
بگردند و ام بشوند، باید به ام مراجعه کنند. «مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَ
أُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ
تَأْوِيلِهِ». «هؤلاء الذين في قلوبهم زيغ» فی قلوبهم انحراف و انحراف عن الحق و
تورط فی الباطل، هؤلاء الذين يعاندون الحق و يخالفون الحق يريدون أن يستدلوا
بالآيات المتشابهات لإحقاق باطلهم».

کسی که می‌خواهد حقّی را ثابت کند و می‌خواهد باطلی را از بین ببرد، به آیات
محکمات استدلال می‌کند، چرا به متشابهات؟ کسی به متشابهات استدلال می‌کند که
می‌خواهد آن معانی محتمله‌ای که غیر مراد است، از آیه اتخاذ کند و بعد رد کند.
مثل المجسّمه «وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا»، «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا
نَاطِرَةٌ * وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ * تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ!». وهایی‌ها به این استدلال
می‌کنند، می‌گویند چشم‌ها خدا را می‌بینند، خدا هم آن‌جا می‌آید. در دنیا هم
شب‌های شنبه و شب‌های جمعه سوار الاغ خود می‌شود و به آسمان می‌آید، هر کس
کار خوبی انجام بدهد، او می‌خندد، هر کس کار بدی انجام دهد، او گریه می‌کند.
این‌ها «فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ» است.

«فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ» «على تشابهها»، چون «اتَّبَاعٌ
متشابه» چند صورت است: «إِمَّا أَنْ يَتَّبِعَ الْمُشْتَابِهَ وَ عَلَى تَشَابَهِهَا اغْتِيَالًا وَ اسْتِفَادَةً
لِلشَّرِّ وَ الضَّرِّ» این اتّباع متشابه است. احياناً متشابه را اتّباع می‌کنند، چگونه؟ این
متشابه را به محکم برمی‌گردانند یا در خود متشابه دقت می‌کنند و تشابه از بین
می‌رود، وقتی محکم شد، اتّباع می‌کنند. «فَاتَّبَاعَ الْمُتَشَابِهَ بَعْدَ زَوَالِ تَشَابَهِ اتِّبَاعٌ
للمحکم صحیح».

- مثل این قضیه‌ای که می‌فرمایید «أُمُّ الْكِتَابِ» که می‌گویند، به خاطر این است که متشابهات به آن‌ها برمی‌گردند، آنچه مسلم است این است که آیات محکمه خیلی بیشتر از آیات متشابه است.

- باید به این برسیم، کمتر باشد یا بیشتر باشد.

- خیلی از آیات هم هست که محکم هستند و هیچ متشابهی به آن‌ها بر نمی‌گردد.

- اصلاً چنین چیزی نداریم. ما متشابهی نداریم که به محکم برنگردد.

- آیات احکامی که ذکر می‌کنند...

- «لا متشابه فی القرآن لیس لها محکم و لا محکم فی القرآن لیس لها متشابه بصورة طلیقة مائة بالمائة أنا أتَّعظ».

- نصف آیات باید متشابه باشند.

- به آن‌جا هم می‌رسیم. «بعض الآيات آية واحدة، قسمٌ من ألفاظها متشابهة،

قسمٌ من ألفاظها محكمة، قسمٌ من ألفاظها غير دالة؛ خارجٌ من المحکم و المتشابه مثل قوله تعالى: «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ» . سته محکم و بین است.

- یا مثلاً آیات احکام چه متشابهی دارد؟

- اصلاً متشابه ندارد.

- اگر متشابه ندارد، پس امّ الكتاب است یا نیست؟

- کم کم به این‌جا می‌رسیم. خود آن محکم است.

- وقتی محکم است، شما می‌فرمایید محکم امّ الكتاب است، امّ الكتاب آن است

که متشابه به آن برمی‌گردد. وقتی خود آیات احکام محکم باشند و هیچ متشابهی به آن‌ها برنگردد...

- در آیات احکام که تماماً محکم هستند، چنین نیست که در نظر خاص تماماً

محکم باشند، بعضی از آیات محکم برای خیلی افراد متشابه هستند. یک آیه احکام

است که متشابه است و آیه احکامی محکم داریم که نص است، این ظاهر را به آن

نص برمی‌گردانیم، کما اینکه در قرآن.

- همه آن‌ها که چنین نیست؟

- تمام این چنین است. یعنی کلاً شما هر آیه محکمه‌ای که حساب کنید، متشابه دارد و هر آیه متشابه محکمه دارد، حدّ اقل این است. «لا متشابه فی القرآن لیس لها محکم» این قدر مسلّم است.

- اگر مشابه نسبی بگیریم، حل می‌شود.

- نسبی که هست. وارد این بحث هم خواهیم شد. قسم پنجم که امّ بحث ما و محور بحث ما در آیه مبارکه در دوازده سؤال همین است. «الخامس، الصّحيفة الرّابع والعشرون: «هل المحکّمات هي الدّالات علی معانیها المقصودة دونما تکلفٍ أو تخلّفٍ عن نصوصها أو ظواهرها؟ فالمتشابهات هي غير الدّالات نصّاً أو ظاهراً حیث یشبه المرادات فیها بغيرها فیتحیر الناظر إليها حتّى یستفسرها بمحکّماتها؟ وهذا قصور فی دلالة المتشابهات» معنی محکم و متشابه: محکم و متشابه از چند بعد است، گاه احکام و تشابه از نظر اصل دلالت است، خود دلالت. «ضرب» یعنی: «ضرب»، به معنی «قام» نیست. احکام دلالت بر اصل مراد، این دلالت بر اصل مراد یا نصّاً یا ظاهراً. اما اگر لفظی را بفرماید و خلاف نص مراد باشد یا خلاف ظاهر مراد باشد یا لفظی را مطلق بفرماید و فرد خاص مراد باشد، لفظ خاصی را عام بفرماید و فرد خاصی مراد باشد، این‌ها محکم نیست.

«المحکم عبارة عن اللفظ الّذی هو یطابق المعنی مئة بالمئة لا أوسع من المعنی و لا أضیق من المعنی». این معنی محکم است، هیچ تردیدی به آن وارد نمی‌شود، از نظر دلالتی نقصان ندارد. باید مقداری در محکم بحث کنیم تا اینکه متشابه برای ما بیشتر روشن شود، البته کتاب را ملاحظه بفرمایید تا روی این بحث و سایر بحوث تا آن جایی که امکان دارد، مطالعه بفرمایید که ما بیشتر وارد شویم. پس آیات محکّمات، احکام فشرذگی است، یعنی هیچ نقصی به آن وارد نمی‌شود، خلل ندارد، عوج ندارد، خلاف نص مراد نیست، خلاف ظاهر مراد نیست، لفظ اوسع از معنا نیست، معنا اوسع از لفظ نیست، حتی در عمومات، حتی در مطلقات، تا چه رسد نسبت به نصوص. این معنی محکّمات است.

«محکّماتٌ دلایلاً، محکّماتٌ مدلولیاً و محکّماتٌ فی سائر حقول الإحکام موافقةً للفظرة و العقلیة و الفکره و الحاجة و التّطبيق و موافقةً لكلّ المحکّمات الموجودة فی القرآن» این‌طور بگوییم. این آیه محکمه است: «إِنَّ اللَّهَ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» یک آیه بیاوریم که بگوییم خیر، خداوند بر فلان چیز قادر نیست، این آیه محکم نمی‌شود. یا اینکه احکام در بعد دیگر، آیه‌ای وارد شده است که این آیه منسوخ

خواهد شد و شده است. آیه مسنوخه از نظر دلالت و مدلول بین است، هم دالتاً و هم مدلولاً محکم است. اما آیا این مدلول ابدیت دارد، ظاهر چنین است، ابدیت ندارد؟ ناسخ می‌گوید خیر. پس این آیه نه در بُعد دلالتی و نه در اصل بعد مدلولی، این آیه در بعد استمرار محکمه نیست و لذا در بعضی از روایات دارد که آیات منسوخه محکمت نیستند، محکمت در بُعد سوم است. در بُعد دلالتی محکم است، در بُعد مدلولی (تفهّم) هم محکم است، ولکن در بُعد استمرار مدلول، این مدلول استمرار ندارد. البته ما در قرآن سه، چهار آیه منسوخه بیشتر نداریم.

و همچنین آیات مطلقه و آیات عامه، «الآیات المطلقات والآیات العامّة إذا قيّدت مطلقاتها بنصوص من القرآن أو خصّصت عموماتها بتخصيصات من القرآن، هذه العمومات المخصّصة بالقرآن وهذه المطلقات المقيّدة بالقرآن ليست محکمت بهذا المعنى: دلالتاً محکمت، مدلولیاً محکمت، تحلیقاً لیس المحکمت» مثلاً: «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»، «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» در بعد دلالت محکم است، لفظ «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»، دارد می‌گوید، «أَحَلَّ»، «أَحَلَّ» است، «بِيعَ» هم «بِيعَ» است. در بعد مدلول هم «ما یسمی بیعاً الله تعالی أحلّه» اما این مدلول استغراق دارد؟ هر چیزی که بیع است یا قید دارد؟ قید دارد، چون «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ»^۲ «لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ»^۳ و غیره.

این آیات متشابهات است، چه زمانی؟ قبل از آنکه شما آن قیود و آن تخصیصات را بدانید. این جا رفع تشابه به چیست؟ به اینکه مخصّصات قرآنی را ببینید، مقیّدات قرآنی را ببینید. بعد از اینکه مقیّدات و مخصّصات را دیدید، در آن موقع است که این «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» برای شما محکم می‌شود. ولی بعضی از عمومات است که این ها محکم است، از نظر دلالت معلوم، از نظر مدلول معلوم، از نظر تحلیق هم معلوم است. «وَ حَرَّمَ الرَّبَا»،^۴ «حَرَّمَ الرَّبَا» مطلقه مستغرقةً لكافة أفرادها مئة بالمئة» البته این در جای خود باید بحث شود. «حَرَّمَ الرَّبَا» از فروع «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُمُ

۱. بقره، آیه ۲۷۵.

۲. نساء، آیه ۲۹.

۳. همان، آیه ۵.

۴. بقره، آیه ۲۷۵.

بِالْبَاطِلِ^۱ است، ربا باطل است. هر چه انسان زیادی بخورد، مفت خوری کرده است، هر مالی که انسان بگیرد - نه اینکه به او بدهند - و بگوید به من بدهید و در مقابل آن هیچ کاری نکرده است، این ربا است. «و الرِّبَا بَيْنَ الْوَالِدِ وَالْوَلَدِ مَحْرَمٌ، بَيْنَ الْكَافِرِ وَالْمُسْلِمِ مَحْرَمٌ، بَيْنَ الزَّوْجِ وَالزَّوْجَةِ مَحْرَمٌ، كَمَا بَيْنَ كُلِّ مَحْرَمٍ» این محکم است. اما «أَحَلَ اللَّهُ الْبَيْعَ» متشابهه است، منتها تشابه در تعداد مدلول است، تشابه در استغراق مدلول است، نه در اصل مدلول. در «أَحَلَ اللَّهُ الْبَيْعَ» خود «البيع» مشخص است، لفظ البيع در مقابل الاجاره است، در مقابل النكاح است، این مشخص است، ولكن این لفظ در بعد استغراق متشابه است؛ یعنی قبل از اینکه انسان به «تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» و به «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ» و به «لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ» مراجعه کند، انسان گمان می کند که بیع می تواند هر بیعی باشد. متشابه است، ولكن این تشابه قابل رفع است به اینکه انسان بگردد و جستجو کند. این آیه مقیداتی دارد و یا مخصّصاتی دارد، اگر مخصّصات و مقیدات قرآنی دارد، تقیید کند با مقیدات و تخصیص کند با مخصّصات، آن وقت این «أَحَلَ اللَّهُ الْبَيْعَ» محکم می شود.

یا «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بِهِمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ»^۲. «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» محکمه بالتأخيتين اثنتين و متشابهة للأخرى، محکمة من ناحية الدلالة «عقود» لفظ عقود مشخص است. «و من ناحية المدلول كلّ القرارات بين اثنين» همه قرارات. این هم از نظر مدلول معلوم است، ولكن از ناحیه سعه مدلول تشابه دارد، آیا كل عقود؟ عقود از روی اجبار، عقود اکراهی، عقود ضرری، عقود جاهلانه، عقود غیر عاقلانه؟ عقود به طور کلی اینها را می گیرد، این جمع محلی به لام است. اما «تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» قید می زند، «لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ» قید می زند، اینکه نباید مجهول باشد، قید می زند، همین طور قید می زند تا بعد این تشابه برطرف می شود.

بنابراین «الإحكام في مراحل ثلاث؛ المرحلة الدلالية، المرحلة المدلولية كأصل، المرحلة المدلولية كأفراد» سه مرحله کامل: دلالت و مدلول و در مدلول هم از نظر سعه و ضیق مدلول. این برای احکام، بعد احکامات دیگر هم دارد. احکام، این لفظ را که خداوند برای رساندن این معنا گفته، هیچ چیزی نمی شود به جای آن قرار داد

۱. نساء، آیه ۲۹.

۲. مائده، آیه ۱.

که به این محکمی باشد، هیچ سستی در دلالت ندارد. «لا عَوْجَ لَهُ»^۱، «غَيْرَ ذِي عَوْجٍ»^۲ در دلالت هیچ سستی ندارد، بلکه به قدری دلالت آن محکم است که هیچ کس اصلاً نمی‌تواند مانند این در احکام دلالی و استحکام دلالی بیاورد و در کل ابعاد محکم است، متشابهات هم در کل ابعاد محکم است. اما متشابهات چیست؟ «المتشابهات دلایاً؟ لا، جماعةٌ من الناس النّسناس یخیل إلیهم و یخبّلون فیها الزّرقة یقولون لماذا فی القرآن آیات متشابهات؟» این را یک مقدار بحث کنیم.

«لما ذا فی القرآن آیات غیر محکّات و متشابهات؟ تحیّر و تخیل» چرا این‌طور است؟ با اینکه کتاب، کتاب بیان است. چرا این‌ها می‌گویند: «لما ذا؟» برای اینکه نفهمیدند متشابهات در چه بعدی است. «الآیات المتشابهات أوّلاً لیست قسماً خاصّاً من الآیات، لا، بالنّسبة للبعض کثیر من الآیات المتشابهات، بالنّسبة للبعض قلیل منها، بالنّسبة للبعض لا متشابهة فی القرآن». آیا اصلاً رسول الله آیه متشابهه دارد؟ حتی «الم» و حروف مقطّعه برای او محکم است، حتی آن آیات و الفاظی که دلالت وضعی بر معنایی ندارد، تلگراف رمزی است، برای معصوم محکم است. برای خود رسول الله و رسولین که ائمه معصومین (ع) هستند، اصلاً تشابه هیچ معنایی ندارد، نه دلایاً، نه مدلولیاً، نه مدلولیاً معرفتاً، نه علمياً، نه حسّیاً، در هیچ بعدی از ابعاد اصلاً تشابه وجود ندارد.

آن‌هایی را هم که خداوند اراده نکرده است معصومین بفهمند، علم آن مختصّ به خدا است، اصلاً دلالتی نیست تا اینکه بگوییم تشابه است یا محکم است. و من دون المعصومین هم هم‌چنین، کما اینکه امیر المؤمنین (ص) فرمود: «إِنَّ كِتَابَ اللَّهِ عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ عَلَى الْعِبَارَةِ وَالْإِشَارَةِ وَاللِّطَائِفِ وَالْحَقَائِقِ»^۳ در عبارت کسانی که ترجمه تحت اللفظی را می‌فهمند، تشابه یعنی چه؟ در اشاره هم کسانی که معنای دوم را می‌فهمند، باز تشابه یعنی چه؟ در لطائف کسانی که معنای سوم را می‌فهمند، باز هم تشابه یعنی چه؟ همین‌جا توقف می‌کنیم. من دون المعصومین؛ کسانی که تمام قدرت و تمام معرفت و تمام فکر خود را در تفهّم آیات قرآن شریف مصرف کردند، اصلاً تشابه برای آن‌ها مفهوم ندارد.

۱. طه، آیه ۱۰۸.

۲. زمر، آیه ۲۸.

۳. عوالی اللّغالی، ج ۴، ص ۱۰۵.

شما بگردید، من چیزی نیستم، شما تمام قرآن را بگردید یک آیه پیدا کنید که ما نتوانیم این آیه را از خودش معنا کنیم، اصلاً به محکم هم ارجاع نمی‌دهیم. چون رفع تشابه در متشابهات به سه حالت است: یا اینکه یک کسی آن قدر قدرت ندارد که حتی محکم را بفهمد، چه رسد به متشابه. تقصیر خود او است. دوم: متشابه را در صورتی می‌تواند معنی محکم آن را بفهمد که به محکمت ارجاع بکند. سوم: اصلاً ارجاع نمی‌خواهد، در آیه متشابهه دقت می‌کند، با دقت صحیح در آیه متشابهه اصلاً به محکمت مراجعه نمی‌کند. چنین کسانی را داریم و ما می‌توانیم عرض کنیم به این حد رسیده‌ایم. بعد از پنجاه سال ادعا نیست، یک آیه متشابه پیدا کنید که محتاج ارجاع به محکم باشد. «وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا»، «عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»^۱ و غیره.

روی این حساب است که امام صادق (ع) می‌فرماید: «وَالْمُتَشَابِهُ مَا اشْتَبَهَ عَلَى جَاهِلِهِ»^۲ متشابه خاص نداریم. کتاب مکاسب شیخ انصاری برای بعضی کلاً محکم است، برای بعضی کلاً متشابه است، نه لغت بلد است، نه فقه بلد است، برای بعضی قسمی متشابه است و قسمی محکم است. آیا می‌شود گفت: قسمی از مکاسب متشابه است و قسمی محکم است؟ برای نوع چنین است. اما دسته‌ای هستند که تمام آن برای آن‌ها محکم است، از شیخ انصاری هم بهتر می‌توانند بفهمند، آن‌هایی هم که شیخ انصاری توجه نکرده، می‌توانند بفهمند. تماماً محکم است. مثال می‌زنم. گروهی هستند که برای آن‌ها تماماً متشابه است، اصلاً لغت را نمی‌دانند و اصلاً وارد در این گود و جریان نیستند. دسته سوم کسانی هستند که بینابین هستند، بیشتر آن محکم، کم‌تر متشابه یا بیشتر متشابه و کم‌تر محکم.

تمام کتب همین‌طور است؛ یعنی چون استعدادها و فهم‌ها و دقت‌ها و تدبرها فرق می‌کنند، بنابراین عباراتی که از نظر دلالت واضح است، از نظر مدلول مستوجب اشکال و ایراد خواهد شد. این سؤال پیش می‌آید که خداوند در قرآن شریف که کتاب «بَيَانٌ لِلنَّاسِ»^۳ است و «تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ»^۴ است، چرا چنین عباراتی حتی در

۱. طه، آیه ۵.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۹۳.

۳. آل عمران، آیه ۱۳۸.

۴. نحل، آیه ۸۹.

محکّمات آن؟ نه در متشابهات، حتی در محکّمات خدا این چنین صحبت کرده است که مردم باید دقت کنند تا بفهمند، اگر دقت نکنند، نمی فهمند یا اشتباه می فهمند. مگر بهتر نبود در کتاب بیان و کتاب «تَبَيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ» خدا روزنامه ای حرف بزند؟ مثل روزنامه، خیلی ساده به گونه ای که اصلاً مفسّر نخواهد. نه مفسّر معصوم و نه مفسّر غیر معصوم، آیا این طور بهتر نبود تا چه رسد به اینکه یک قسم محکّمات باشد و یک قسم متشابهات و حتی عده ای در محکّمات هم مشکل دارند، تا چه رسد به متشابهات.

جواب «حيث سؤال الأول: لما ذا لم يوضّح ربّنا سبحانه و تعالی الآيات القرآنيّة بصورة لا تحتاج إطلاقاً إلى تفسير و إلى تعبير و إلى تدقيق؟ لما ذا ما أنزل الذّكر الحكيم بصورة سطحيّة بسيطة جريديّة مثل الجرائد؟» این سؤال اول. جواب این است که اگر بنا بود خداوند در قرآن تمام رموز، تمام خصوصیات، تمام دقت ها، تمام تأویلات، تمام اشارات و این ها را خیلی باز و روزنامه ای بیان کند، این قرآن صدها برابر این می شد. «مئات الأضعاف» این اشکال اول است. اشکال دوم: ما در بعد امکان بحث می کنیم، در بعد دوم. «لو أمکن لنا أن ربّنا سبحانه تعالی وضّح کلّ الآيات القرآنيّة بصورة يفهمها کلّ بسيط لما بقى حقلٌ و ظرفٌ للتّعقل و التّدبر» این هم خیلی مهم است.

استاد خوب چه کسی است؟ کسی است که تمام مطالب را بگوید و هیچ چیزی برای فکر کردن شما نگذارد؟ این استاد نیست. استاد خوب کسی است که رئوس مطالب را بگوید و تلامیذ را به فکر کردن و تدبّر کردن، جستجو کردن، دقت کردن و اجتهاد کردن وادار کند، این استاد خوب است. استاد خوب کسی نیست که تمام مطالب را کاملاً دسته بندی شده برای طلبّاب بگوید که دیگر زمینه ای برای تفکر نباشد، استاد خوب این نیست. قرآن شریف کتاب تربیت است. «کتابُ ربّي المکلفین فطريّاً و عقليّاً و فكريّاً و علميّاً و حتی جسديّاً فردياً و اجتماعيّاً و فی کلّ الحاجيات فی کلّ عالم التّکلیف» قرآن می خواهد ما را به طرف ترقي، دقت، تفکر، تعلّم و مشاورت سوق دهد، در آن جایی که تفکر فردی کافی نیست.

در صورتی که بخواهد همه آیات را خیلی واضح و ساده و کان یکون و بدون هیچ زمینه ای برای تفکر بیان کند، یک عده تنبل بی فکر و بی شعور و بی عقل و جامد

العقل بار می آورد. قرآن چنین نیست، «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا»^۱ و «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ»^۲ می گوید: بیا، این طور هم نیست که قرآن بگوید: من هیچ چیزی نمی گویم، خودت فکر کن. فکر انسان کافی نیست، ماده فکر می دهد. ماده فکری فلسفی عرفانی، فقهی و علمی، تمام ماده فکری را در کل احتیاجات مکلفین، تا آن جایی که بشود آن ماده را گرفت و به دنبال آن رفت و به بالاترین مراحل رسید، خداوند نشان می دهد. اگر شما بخواهید به یک کودک شنا یاد بدهید، مدام دست خود را زیر او نگه دارید، او شنا یاد نمی گیرد، باید یک مقدار زیر آب برود و بالا بیاید تا کم کم شنا یاد بگیرد. یک بعد از شما است، اگر بچه را در آب رها کنید و اصلاً چیزی به او یاد ندهید، غرق می شود. اگر هم دست خود را زیر او بگیرید و همین طور شنا کند و خود او مستقلاً دست و پا نزند، شنا یاد نمی گیرد. راه بنیابین این است که شما کمک کنید، یعنی مواد اصلی شناگری را یاد بدهید، او هم یک مقدار آب بخورد، یک مقدار زیر آب برود و بالا بیاید.

این جا «إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا»^۳ رسول الله می خواهد سبح طویل کند و سبح طویل به ما یاد بدهد، یعنی ما باید در اقیانوس های زندگی شناور شویم و این شناوری محتاج به این است که یک مقدار شنا را یاد بگیریم و بعد تکمیل کنیم. بنابراین در بعد دوم چنین است که اگر خداوند تمام مطالب قرآنی را خیلی واضح در صد برابر هم بیان می کرد، یک عده تنبل فاقد شعور بار می آمدیم و حال آنکه خداوند ما را مقرر کرده است دائماً از عطیات ربانیه استفاده کنیم؛ عقل را به کار بیندازیم، فکر را به کار بیندازیم، حس را به کار بیندازیم، علم را به کار بیندازیم، باید همه را به کار بیندازیم، منتها به کار انداختن این کارخانه های درونی و برونی استعداد های انسانی، مستلزم این است که محور و ماده به ما بدهد و به ما ماده داده است.

سوم دیگر «لَا مَرَدَّ لَهُ»^۴ است. «الثالث: أنه القرآن من حيث الدلالات اللفظية فوق كل بيان و فوق كل فصاحة و فوق كل دلالة لا أدل من القرآن لفظياً إطلاقاً حتى في

۱. محمد، آیه ۲۴.

۲. قمر، آیه ۱۷.

۳. مزمل، آیه ۷.

۴. روم، آیه ۴۳.

کتابات السّماء» در تورات این طور نیست، در انجیل این طور نیست، هیچ شکی نیست. اما مدلول؟ «كيف المداليل هل المرادات و المداليل القرآنی علی حدّ سواء؟» تماماً مثل این است: «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ»؟ حتی آن هم همین طور است. آیا تمام مدالیل قرآنی از نظر عمق معرفتی، عمق علمی، عمق عقلی و عمق فطری، حتی عمق حسّی، عمق فردی و عمق اجتماعی، عمق فقه اصغر و فقه اکبر که قرآن کل اعماق را تعهد کرده است.

«رَبَّنَا سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى قَدْرُ عَلِيِّ نَفْسِهِ وَ كَتَبَ عَلِيُّ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ كُلَّ رَحْمَةٍ مِنْ إِمْكَانٍ تَنْزِيلُهَا عَلِيُّ الْمَكْلُوفِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ نَزَّلَهَا فِي الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ كَمَا لِلتَّرْقِيَةِ لِكَافَّةِ الْمَكْلُوفِينَ عَلِيُّ طَوْلِ الْخَطِّ» چنین است؟ آیا امکان دارد همه در فهم یکسان باشند؟ ولو عبارات آسان باشد. مثلاً لگاریتم را به ساده ترین عبارت بنویسند، بچه کلاس اولی می فهمد؟ مکاسب را به صورت روزنامه ای ترجمه کنند، خیلی وسیع و ده برابر مکاسب، کسی که هنوز مسئله را نمی فهمد، متوجه می شود؟ متوجه نمی شود. فقط عبارت نیست، اگر پله اول را رها کردیم و پله دوم را رها کردیم، قرآن و مختصرگویی؟ نه، مختصرگویی نباشد. حتی اگر مفصل گویی باشد و مراعات دقت مردم و عقل مردم نشود، باز در مرحله سوم به مشکل برمی خورد. مگر در مرحله سوم امکان دارد؟ مگر خدا خواسته است فقط مطالب بسیط را بگوید؟

«هل إن ربنا سبحانه و تعالی كتب علی نفسه الرّحمة البسيطة الّتی يفهمها كلّها الجاهل و العالم و الفالج» چنین نیست. مطالبی را در قرآن فرموده است که ابوعلی سیناها باید در مقابل آن سر تسلیم فرود بیاورند، ولكن دیگران هم به اندازه فهم خود می فهمند. مطالبی که انیشتین ها و فوق انیشتین ها از نظر علمی در مقابل آن سر تسلیم فرود می آورند، دیگران هم باید به اندازه خود بفهمند. چنین نیست که قرآن را برای یک سطح خاصی بیان فرموده باشد، برای کل سطوحی که امکان دارد، بشری که در کاروان عقل، کاروان علم، کاروان فلسفه و کاروان عرفان و کاروان علم جسدانی، حتی علم حسّی دائماً مشغول پیش روی است، هم پیش روی علم موجب پس روی قرآن نگردد و هم پیش روی علم بر حسب قرآن باشد؛ یعنی هر قدر بشر در علوم پیش رود، باز هم قرآن امام است و این امام همیشه پیشاپیش است. با اینها مساوی نیست و عقب هم نمی افتد.

«و من المیزات القرآنیة أنّ الإنسانیة کلّما ترقت و کلّما تعالت و کلّما تتوقّت فی العلوم العقلیة و الفکریة و الجسدانیة و التجریبیة و ما علی ذلك لا یصبح القرآن واقفاً و لا یصبح القرآن ناقصاً و لا متأخراً، بل یبقى تقدّمه و إمامته و أمامته علی طول الخطّ» امام ما است و إمام ما است، مقتدای ما است. نمی‌توانیم به آن مقصد اعلائی برسیم که بشر می‌تواند در قدرت فکر بشری و در قدرت علم و عقل بشری برسد. بنابراین در بعد سوم فکر کنید، هر متکلمی اگر خیلی بخواهد خیلی عوامانه حرف بزند که همه عوام می‌فهمند، مشکلی نیست، اما اگر بخواهد مطالبی بگوید که عوام بفهمند، خواص بفهمند، اخص بفهمند، اولیاء بفهمند، برای همه هم مفید باشد، همه استفاده کنند. باید از نظر دلالی خیلی واضح بگوید که از نظر دلالی ایرادی نداشته باشد و از نظر مدلولی هم محتاج بلوغ است.

«القرآن حجّةٌ بالغةٌ، صحیح، بالغةٌ علی قمم البلوغ من النّاحیة الدّلالیة و اللفظیة و لکن لا بد لنا من بلوغ عقلیة حتّی نعرف عقلیات القرآن من بلوغ العلمی حتّی نعرف علمیات القرآن، من بلوغ المعرفی، حتّی نعرف معرفیات القرآن، من بلوغ الفلسفی، حتّی نعرف فلسفیات القرآن، بلوغ الفقهی و ما علی ذلك، بلوغ اللّغوی الضّرب الأوّل و الموقف الأوّل البلوغ اللّغوی» کسی که لغت عربی را نمی‌داند، همین‌طور می‌خواهد به آیات استدلال کند، مثل کسانی که شغل آن‌ها چیز دیگری است و علم آن‌ها کار دیگری است و می‌خواهد به قرآن استدلال کند، بدون تفکر و تدبّر در آیات قرآن.

بنابراین خداوند در این سه بعدی که عرض کردم، حتی در محکّمات هم باید طوری باشد که بشود فکر کرد، نه فقط در متشابهات. در قرآن کلاً این «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» که به نظر خیلی‌ها اوضح آیات است، در همین «بِسْمِ اللّهِ» وقتی انسان با کسانی که روی قرآن کار نکردند، بحث کند، دچار مشکل می‌شود. در این «بِسْمِ اللّهِ» اسم چیست، باء چیست، الله چیست، رحمن چیست. منتها مطلب به گونه‌ای است که در حدّ ادنی تکلیف کسانی که لغت قرآن را می‌فهمند، می‌توانند آن مقدار هم یاد بگیرند، ولكن بالا برود و بالا برود. کما اینکه در سوره توحید به یاد دارید. «إِنَّ اللّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَّمَ أَنْ فِی آخِرِ الزَّمَانِ یَأْتِیْ أَقْوَامٌ مُّتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ».

این «قل هو الله أحد» فقط برای عرب‌هایی که نادان بودند یا عجم‌هایی که نادان بودند، نیست. خداوند این قرآن را فرستاد که علی طول الخط، در طول زمان و عرض

زمین، کل مکلفین وقتی با این آیه برخورد کنند، هر چه فکر کنند، باز کم‌تر فکر کردند. چنین نیست که باز به جایی برسند که با معارفی که در این سوره است، مساوی باشند یا اینکه بالاتر بروند. بگویند: بله، ما دیگر پروفیسور شدیم و این کتاب برای ما کاربردی ندارد. به هر درجه علمی که برسید، محمّد رسول الله هم بشوید، محمّد به قرآن احتیاج دارد. امام رضا که در سه روز قرآن را ختم می‌کرد و نه در یک روز، پرسیدند: چرا در یک روز ختم نمی‌کنید؟ فرمود: چون من روی آیات فکر می‌کنم. همان‌طور که خداوند لا نهایت است، علم او لا نهایت است، این علمی هم که برای مکلفین فرستاده، هر قدر انسان فکر کند «لَبِطْنِهِ بُطُونٌ وَ لَظْهَرِهِ بُطُونٌ» در بعضی روایات دارد که «إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظُهُوراً وَ بُطُوناً» یا «ظَهراً وَ بَطْناً لَظْهَرِهِ بَطْنٌ وَ لَبِطْنِهِ ظَهْرٌ» این تسلسل مرادات است. این لفظ ظاهر در این معنا است، این معنا ظاهر در آن معنا است، ولكن ظاهر بعدی باطن قبل است، باطن قبلی ظاهر بعد است. همین‌طور و همین‌طور تسلسل مطالب و البته روی حساب است و تمام این‌ها روی حساب دلالت است.

الصّحيفة الرّابع و عشرون: «هل المحكمات هي الدّالات على معانيها المقصودة دونما تكلفٍ أو تخلفٍ عن نصوصها أو ظواهرها؟ فالمتشابهات هي غير الدّالات نصّاً أو ظاهراً حيث يشته المرادات فيها بغيرها فيتحرّر الناظر إليها حتّى يستفسرها بمحكماتها؟»^۱ این سؤال است، جواب: «و هذا قصورٌ في دلالة المتشابهات فهو إذاً فتٌّ في عضد الفصاحة» این بازوی فصاحت منف و شکسته می‌شود، فصاحت ندارد و حال آنکه قرآن افصح الفصاحة است. «و ثلّمٌ في جانب البلاغة و تخلفٌ عن واضح البيان و ناصع البرهان و القرآن هو أبين بيانٍ و أوضح برهانٍ» جواب: «في الحقّ إنّ التّشابه هنا ليس تشابهاً دلاليّاً بل هو تشابهٌ مدلولي يخلفه علو المعنى عقلياً او علمياً أو معرفياً» البته موارد دیگر هم دارد.

«رغم واضح الدّلالة لغوياً و ادبياً و آخر هو من مخلفات لفظية التّشابه» بعضی مدلولیت تشابه است، بعضی هم لفظیت تشابه است. «لفظية التّشابه لغوياً» مثلاً خداوند می‌خواهد بگوید: من عالم هستم، چه بگوید؟ لفظ دیگری انتخاب کند که ما نمی‌دانیم؟ می‌خواهد بگوید من عالم هستم، من قادر هستم، من حی هستم، من بصیر هستم، من سمیع هستم، چه باید بگوید؟ باید همین الفاظی که ما می‌فهمیم، بگوید.

۱. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۵، ص ۲۴.

اگر خداوند بگوید: «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ»^۱، یا «كُلُّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»^۲ یا «عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» یا «هُوَ الْحَيُّ» یا غیره، این متشابه است، چرا؟ تشابه دلالی دارد، حیات، حیات است، تشابه مدلولی دارد، چرا؟ برای اینکه لفظ حی هم در خالق استعمال می‌شود و هم در مخلوق. «الألفاظ تختلف هندسة الألفاظ دلاليةً ثلاث أضلاع، بعض الألفاظ خاصة بالمخلوقين و بعضها بالخالق و بعضها مشتركة. الألفاظ الخاصة بالخالق لا تشابهاً فيها، الألفاظ الخاصة بالمخلوقين كذلك لا تشابهاً فيها و الألفاظ المشتركة الإستعمال بين الخالق و المخلوق فيها تشابه».

علیم هم برای خالق استعمال می‌شود، برای مخلوق هم استعمال می‌شود، قدیر هم چنین، «ید» هم چنین، «جاء» هم چنین، اما «اكل، شرب، مات، مرض، جهل» برای مخلوق است، «خَلَقَ، اَزَلَى، اَبَدَى» برای خالق است. اما «جاء» یا «يَدُ اللَّهِ»، یا عرش یا این‌گونه تعبیرات، «عَلِيمٌ قَدِيرٌ»^۳ آیا خداوند باید این الفاظ را در قرآن استعمال کند که خود را معرفی کند یا خیر؟ باید استعمال کند. حال که استعمال کرده، پشتوانه هم دارد، این استعمالات در موارد استعمال، استعمالات تشابهی است، وقتی فرمود: «اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»^۴ «يَخِيلُ إِلَى الْجَاهِلِ بِمَا اهْتَدَى الرَّبُّ أَنْ عِلْمَهُ كَعِلْمِنَا و زیادة» این تشابه است. پس «یتشابه واقع علمه بواقع علم المخلوقين» این تشابه تقصیر چه کسی است؟ تقصیر لفظ است؟ این تشابه در معنی است از لحاظ تشابه لفظی. چون لفظ مستعمل است هم در خالق و هم در مخلوق. لذا باید تجرید کنیم، باید معنای این لفظ را از آنچه مربوط به مخلوق است، تجرید کنیم.

اگر لفظ مشترک استعمال در خالق شد، از خصوصیت مخلوقیت تجرید کنیم، اگر استعمال در مخلوق شد، از خصوصیت خالقیت تجرید کنیم. اگر گفته شد «اللَّهُ عَلِيمٌ» «يجرّد علم الله تعالى عن علم الخلق» این متشابه است؟ تجرید می‌شود، محکّمات است. اگر گفته شود زید عالم است، «يجرّد علم زید عن علم الرب كذلك حیاته، كذلك وجوده، كذلك یده، كذلك مجیئه و ما على ذلك» پس تشابه فعلاً در دو بعد است، هر دو هم مدلولی است. یک تشابه مدلولی است، از لحاظ اینکه لفظ هم در

۱. آل عمران، آیه ۱۱۹.

۲. بقره، آیه ۲۹.

۳. نحل، آیه ۷۰.

۴. تغابن، آیه ۴.

خالق و هم در مخلوق استعمال می‌شود. یک تشابه مدلولی است، چون مدلول خیلی عالی است، از نظر عقلی، از نظر علمی، حتی از نظر علم تجربی. مثلاً آیاتی که می‌گوید زمین حرکت می‌کند، تشابه دارد. البته این بحث، بحث بسیار عمیقی است، من استدعا می‌کنم بیشتر مطالعه بفرمایید، ان شاء الله از جلسه بعد بحث بسیار عمیق و عریقی که پایه بحوث مقدمات قرآنی است، در محکم و متشابه خواهیم داشت.

«اللَّهُمَّ اشْرَحْ صُدُورَنَا بِنُورِ الْعِلْمِ وَالْإِيمَانِ وَ مَعَارِفِ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَ وَفَّقْنَا لِمَا تُحِبُّهُ وَ تَرْضَاهُ وَ جَنَّبْنَا عَمَّا لَا تُحِبُّهُ وَ لَا تَرْضَاهُ».

«وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ».